

کفائت در ازدواج

دکتر عبدالرسول دینانی
(عضو هیأت علمی دانشگاه
آزاد اسلامی)

و دین و مقام و رتبه اجتماعی و غیر آن می‌باشد (۳)؛ مثلاً: گفته می‌شود «هذا کفء له» یعنی این با او در مال و حسب و نسب مساوی است (۴)، کفائت در این معنا به‌عنوان یکی از شرایط صحت ازدواج مورد بحث و بررسی فقهای اهل سنت قرار گرفته است و در کتابهایی مثل «الفرق علی المذاهب الاربعه» (۵) فصل مستقلی به اعتبار این شرط اختصاص یافته است.

بنابراین، کفو به معنای همتا و مثل در ازدواج در یکی از وجوه نسب، شغل، دین و ایمان، مال و یسار و رتبه اجتماعی بوده و جمع آن اکفاء می‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده: «انکحوالاکفاء»، یعنی آنهایی که - از نظرات مختلف - همتای همدیگر محسوب می‌شوند را به ازدواج یکدیگر درآورید. در روایت قدسی دیگری آمده است: «المؤمنون بعضهم اکفاء بعض»، در سوره توحید نیز کفو به معنای مثل، مانند و همسر آمده است.

صاحب «مجمع البیان»، کفائت را تساوی در اسلام و ایمان معنی نموده است و ادامه می‌دهد که عده‌ای در کفائت، توانایی فعلی و بالقوه زوج را از نظر اقتصادی در امر پرداخت نفقه معیار قرار داده‌اند ولی در نهایت می‌گوید که در نزد فقهای امامیه، کفائت ایمانی و دینی مشهور است.

کاف و سکون فاء و واو)، کفاء (به فتح کاف)؛ کفاء (به فتح و یا به کسر کاف و سکون فاء)، کفایی، همه به معنای مثل و نظیر می‌باشند (۱)؛ مثلاً: اگر گفته شود فلانی کفائی ندارد، یعنی نظیری برای او نیست، یا فلانی کفایت فلان کار را ندارد، یعنی فرد مزبور برای مثل چنین کاری مناسب نیست. تکافؤ نیز به معنای برابر بودن می‌باشد، مثلاً در روایت نبوی آمده است: «المسلمون تتکافؤ دماؤهم»، یعنی خون مسلمانان با هم فرقی ندارند. به عبارت دیگر، خون مسلمان، اعم از شریف و یا وضع با مسلمان هم‌عرض خود برابر است و لذا خون‌بهای هر کدام نیز نباید با هم فرق کند (۲).

و اما منظور از کفائت در اصطلاح علمای حقوق و فقه که در این مقاله مورد نظر می‌باشد، نوع خاصی از آن، یعنی کفائت در نکاح می‌باشد. منظور علمای مذکور از کفائت، برابری زوج و زوجه در حسب و نسب

عقد نکاح مانند سایر عقود دارای شرایط و موانعی است که با وجود آن شرایط و فقدان موانع خاص و همچنین وجود مقتضیات دیگر، محقق می‌گردد.

یکی از شرایطی که در شرط بودن آن برای ازدواج، بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، شرط کفائت می‌باشد. ما در این مقاله، ابتدا معنای کفائت را بیان نموده و نظرات فقهای اهل تسنن و شیعه را به‌طور اجمال در خصوص شرط بودن آن و وجوه مختلف کفائت ذکر نموده و آنگاه دلایل اجتماعی لزوم توجه به این شرط را بیان نموده، در نهایت نظر قانون مدنی را درباره شرط مذکور مطرح می‌نماییم.

معنای کفائت:

«کفائت» (به فتح و کسر کاف و به مد الف) یا کفایت، واژه‌ای تازی بوده و مصدر فعل کفا (مهموز اللام) به معنای «همتایی» و «مثل و مانند بودن» می‌باشد. الفاظ «کفو» (به ضم

نظر فقهای اسلام در خصوص شرطیت کفالت در ازدواج همان طور که صاحب "مجمع البحرین" می گوید، شیعه در بین مذاهب اسلامی، کفالت را منحصر در ایمان و اخلاق دانسته است. چنانچه در ادامه خواهد آمد، ما معتقدیم که شیعه کفالت اقتصادی، حسبی، نسبی، شغلی و جنسی و... را به طور مستقیم در ردیف شرایط صحت نکاح به شمار نیاورده است، ولی این شرط را از سایر احکام مربوط به ازدواج می توان استنباط نمود.

آتهایی که کفالت را شرط صحت نکاح دانسته اند، آن را در مواردی به معنای «برابری زن و مرد دانسته اند. به نظر ایشان، رتبه مرد باید بالاتر از زن باشد و عرفاً نیز مرد در اثر ازدواج با کسی که شأن او پایین تر از اوست مورد طعن قرار نمی گیرد، ولی زن این طور نیست و لذا شأن زن این است که مرد متناسب با شأن وی یا بالاتر از شأن او به ازدواجش درآید، ولی بر مرد لازم نیست حتماً زن هم شأن خود بگیرد و می تواند با کمتر از هم شأن خود ازدواج کند.» (۶)

در بین اهل سنت به طور صریح شافعی ها، حنبلی ها و حنفی ها کفالت را در ازدواج معتبر دانسته و آن را به عنوان یکی از شرایط عقد نکاح بر شمرده اند، البته ایشان در وجوه کفالت اختلاف نموده اند. حنفی ها وجوه برابری مرد و زن را برای تحقق کفالت، در شش امر دانسته اند که عبارتند از: نسب، اسلام، شغل، آزادی، ایمان و مال (۷)؛ مثلاً: برای کفالت شغلی می گویند: شغل اهل زوج باید با شغل اهل زوجه عرفاً و عادتاً برابری نماید. مثلاً: اگر حرفه خیاطی در نظر عرف بالاتر از حرفه نخریسی باشد، پسر نخریس کفو دختر خیاط نمی باشد! زیرا حرفه این دو با هم برابری

شکی نیست که مومنین

در زمان پیامبر اکرم (ص) کم

نبودند و اگر منظور از

کفالت فقط کفالت در ایمان

بود، نباید از بین مومنین فقط

یک همسر در شأن حضرت

علی (ع) باشد

نمی نماید. مالکی ها کفالت در ازدواج را در دو امر دانسته اند: اول؛ سلامت از عیوب و دوم؛ داشتن ایمان که از این نظر مالکی ها با شیعه هم عقیده اند. شافعی ها کفالت را شرط دانسته و نبودن آن را عار بر زوجین تلقی نموده و وجوه آن را نیز بر چهار امر دانسته اند که عبارتند از: نسب، دین، آزادی و شغل. بنابراین، شافعی ها مهمترین وجوه کفالت یعنی کفالت در مال و یسار که ما از آن به کفالت اقتصادی تعبیر می نماییم را در بین وجوه کفالت به حساب نیاورده اند. یعنی تلقی ایشان از کفالت همان برابری در دین، اسلام، آزادی، حرفه و نسب است. حنبلی ها کفالت را در پنج امر دانسته اند تحت این عناوین: دین، شغل، مال و یسار، آزادی و نسب. بنابراین، در خصوص کفالت اقتصادی فقط حنفی ها و حنبلی ها قایل به چنین شرطی شده اند ولی شافعی ها کفالت اقتصادی یعنی کفالت در مال و یسار را شرط صحت عقد ازدواج نمی دانند و

مالکی ها نیز همان طور که گفته شد، ضمن هم عقیده بودن با شیعه، اصلاً کفالت را جز در ایمان معتبر نمی دانند. (۸)

شایان ذکر است که شیعه شرط کفالت را در ضمن شرایط صحت نکاح آورده است، ولی از آن به کفالت در دین و آزادی تعبیر نموده است. «شیخ مفید» در این رابطه در "مقنعه" می فرماید:

«والمسلمون الاحرار يتكافئون بالاسلام والحريه في النكاح وان تفاضلوا في الشرف والانساب كما يتكافئون في الدماء والقصاص فالمسلم اذا كان واجداً طولاً للاتفاق بحسب الحاجة على الأزواج مستطیعاً للنكاح مأموناً على النفس والاموال ولم یکن به آفة فی عقله و لا سفة فی الرأی، فهو کفو فی النكاح.» (۹)

یعنی: مسلمانان غیر بنده، در اسلام و آزادی، کفو همدیگر در نکاح محسوب می شوند حتی اگر چه از نظر شرف و نسب با هم متفاوت باشند. بنابراین، همان طور که مسلمانان در خون و قصاص مساوی یکدیگر هستند، به همین ترتیب، اگر شخص مسلمان واجد توانایی انفاق به آن گونه که بر شوهران لازم می شود، را داشته باشد و همچنین برای ازدواج قادر بوده و از جهت سپردن افراد و اموال به او نیز قابل اطمینان باشد و نقص عقلی نیز نداشته و سفیه هم نباشد، چنین فردی واجد صفت «کفو» برای ازدواج می باشد.

مالکی ها و شیعه که کفالت را فقط در دین معتبر دانسته اند، به حدیث معروف قدسی استناد می کنند که می گوید: «اذا جاتکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه الا تغلوه تکن فتنة فی الارض و فساداً کبیراً»، یعنی: کسی را که به دینداری و اخلاق وی راضی هستید، دختر خود را به ازدواج وی درآورید که اگر

اینکار را تکنید، فتنه و فساد بزرگ در زمین بپا خواهد شد. (۱۰) همین روایت، مستند مالکی‌های می‌باشد که قایل به عدم رعایت شرط کفایت در نکاح (در معنایی غیر از کفایت دینی) می‌باشند.

شیعه معتقد است شرط کفایت با نص قرآن کریم که می‌فرماید: «أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» و همچنین با اصول برابری مسلمین در تعارض است. در روایتی آمده: «هیچ عربی را بر عجم برتری داده نشده مگر به واسطه تقوی». همچنین شرط کفایت، با سنت پیامبر اکرم (ص) که «فاطمه دختر قیس» را به ازدواج «زید بن اسامه» درآورد و «بنی بیاضه» را امر کرد که به ازدواج «اباهند حجام» (۱۱) درآید، در تعارض می‌باشد. این سنت آشکار پیامبر (ص) گواه دیگری است بر اینکه کفایت شرط صحت نکاح نمی‌باشد.

ما در دنباله مطلب احادیثی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که به نوعی شرط کفایت را در سایر جنبه‌ها مدنظر قرار داده‌اند، که حتی برای شیعه می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. در حدیثی که تقریباً در همه کتب روایی شیعه موجود است، شخص پیامبر (ص) می‌فرماید که علی (ع) برای فاطمه (س) آفریده شد و اگر خداوند فاطمه (س) را برای علی (ع) نمی‌آفرید، در روی زمین همتایی برای علی (ع) و همسری در شأن وی از بنی آدم و غیر بنی آدم پیدا نمی‌شد. (۱۲)

شکی نیست که مومنین در زمان پیامبر اکرم (ص) کم نبودند و اگر منظور از کفایت فقط کفایت در ایمان بود، نباید از بین مومنین فقط یک همسر در شأن حضرت علی (ع) باشد؛ به علاوه، در روایات متعدد دیگری توصیه شده که با چه خانواده‌ای وصلت کنید، که گواه بارز و آشکاری است بر اینکه ائمه معصومین (ع) به‌طور مطلق فارغ از این شرط در ازدواج نبوده‌اند، ولی نمی‌خواستند به‌طور صریح زمینه‌ای برای توجیه نابرابریهای اجتماعی که ریشه‌کن نمودن آنها اساس اسلام را تشکیل می‌دهد،

را فراهم نموده باشند. مثلاً در روایتی آمده است: «الشجاعة فی اهل خراسان والباه فی اهل بربر والسخاء و الحسد فی العرب فتخیروا النطفکم»

یعنی: اگر به دنبال داشتن فرزندی شجاع هستید، زنی از اهل خراسان و اگر زنی برای مسائل جنسی می‌خواهید از اهل بربر و برای بخشش و حسد از اهل عرب همسر برای نطفه‌های خود انتخاب کنید. (۱۳)

روایات متعدد دیگر در باب اختیار نوع همسر از جهات مختلف مثل اینکه بوی خوب بدهد، زیباروی، سفید، موبلند، گشاده‌رو، بذله‌گو، باکره و ولود (۱۴) باشد، و یا کراهت از ازدواج با برخی ملیتها که گفته شده وفادار نیستند، کراهت ازدواج با احمق (۱۵)، همه و همه دلالت بر لزوم شناسایی قبل از ازدواج و حداقل بر لزوم کفو بودن دلالت دارد و نشان می‌دهد ائمه معصومین (ع) نیز فارغ از شرط کفایت در ازدواج نبوده‌اند. به علاوه، در برخی روایات به‌طور صریح کفایت اقتصادی مدنظر قرار گرفته شده است، مثل این روایت که می‌فرماید: «الکفو ان یکون عقیفاً و عنده یسار» (۱۶)، در روایت قدسی دیگری آمده است: «النکاح رق فاذا نکح احدکم ولیده فقد ارقها فلینظر احدکم لمن یرق کریمته». (۱۷)

همچنین از اجازه‌ای که به مرد داده شده مبنی بر دیدن محاسن زنی که می‌خواهد با وی ازدواج کند، می‌توان فهمید که کفایت در ظاهر نیز مدنظر می‌باشد؛ زیرا معمولاً زن پوشیده است و برای شناخت خصوصیات وی باید حجاب برطرف شود. کفایت ایمانی با دیدن محاسن زن معلوم نمی‌شود، پس مشخص می‌گردد که منظور از تفحص از حال زن، برای شناخت کفایت جسمی و ظاهری است، نه کفایت ایمانی.

در روایت قدسی دیگری آمده است: «المؤمنون بعضهم اکفاء بعض» (۱۸)، یعنی: برخی از مؤمنین همتای بعض دیگر به حساب می‌آیند. بنابراین، اگر هر مؤمنی صرفاً به دلیل داشتن ایمان بتواند کفو مؤمن دیگر محسوب گردد، ذکر کلمه بعض در این روایت قید اضافی خواهد بود، یعنی باید روایت به‌طور مطلق می‌فرمود: مؤمنین کفو همدیگرند. البته در برخی روایات دیگر قید "بعض" نیامده است؛ بر همین اساس، «شیخ کلینی» در کتاب "کافی" بابی را تحت عنوان "باب ان المؤمن کفو المؤمنة" اختصاص داده است (۱۹)، یعنی فقط کفایت در ایمان را مدنظر قرار داده است.

هر چند ظاهر این دو روایت با هم در تعارضند، ولی می‌توان معتقد شد با توجه به اینکه روایتی که در آن کلمه "بعض" وجود دارد، مورد استناد فقهای اهل تسنن و شیعه از جمله، علمای بزرگی همچون «شهید ثانی» در "شرح لمعه" نیز واقع شده است (۲۰)، بایستی در مقام جمع بین این دو روایت برآمد؛ زیرا بعید به نظر می‌رسد که سند روایتی که کلمه "بعض" در آن وجود دارد مخدوش باشد. شاید بتوان گفت در روایتی که کلمه "بعض" وجود ندارد، پیامبر در مقام بیان یکی از وجوه کفایت یعنی ایمان بوده و در روایت دیگر که کلمه "بعض" آمده، می‌خواهد بگوید وجوه دیگری برای کفایت هست ولی البته به دلیل مسائل اجتماعی نتوانسته آن وجوه را بفرماید و مثلاً، به تصریح بیان کند که چگونه مؤمنی

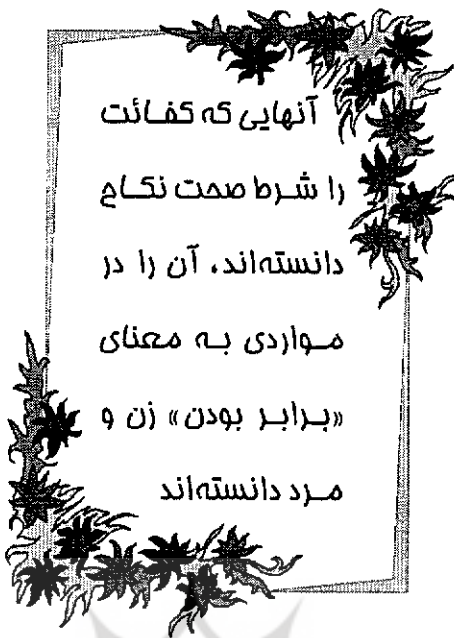
یکی از شرایطی که در شرط بودن آن برای ازدواج، بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، شرط کفایت می‌باشد

ایمان و تقوی را وسیله برتری و تفاخر خود می‌شمردند، بوده باشد. (۲۳)

مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر کفایت را بخصوص در جنبه اقتصادی شرط دانستیم، منظور کفایت بالقوه است یا بالفعل؟ مثلاً، ممکن است کسی کفایت اقتصادی بالفعل نداشته باشد ولی توان کارکردن داشته و مثلاً با توجه به سطح معلوماتش بتواند نفقه عیال را به عهده بگیرد. «شیخ مفید»، کفایت اقتصادی بالقوه را کافی برای کفایت دانسته است. معلوم می‌شود که به هر حال از نظر «شیخ مفید» کفایت اقتصادی شرط می‌باشد، ولی آن را منحصر در کفایت بالفعل ندانسته است. این در حالی است که برخی فقهای شیعه به طور صریح هیچ‌گونه کفایتی را در این جنبه شرط ندانسته‌اند. «شهید ثانی» در «شرح لمعه» می‌فرماید: «لیس التمكن من النفقة قولاً و فعلاً، شرطاً فی صحة العقد»، یعنی: نه قدرت فعلی و نه بالقوه برای پرداخت نفقه هیچ کدام شرط صحت عقد نکاح نیست. و برای درستی نظر خود به آیه «وانكحوا الایامی... ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله» (۲۴) استناد می‌نماید. (۲۵)

توجیه اجتماعی لزوم شرط کفایت در نکاح

هر چند ممکن است توجیهات فقهی ذکر شده برای لزوم شرط کفایت در نکاح، مورد قبول عده‌ای قرار نگیرد، ولی بهترین دلیل برای قبول این شرط، بنای عقلا و بروز مسائل اجتماعی عدیده در صورت عدم توجه به این شرط می‌باشد. شکی نیست که ابناي بشر، خواهی نخواهی به حسن ظاهر، شرافت در حسب و نسب، سن، قد و قامت، شغل و حرفه، مال و یسار تفاخر می‌کنند. هر چند بدکاری می‌کنند! ولی به هر حال این کار را می‌کنند! طبع بشر این‌گونه است که اگر در خود برتری دید به طور ناخودآگاه در مقام یک قیاس ابلیس گونه برمی‌آید و قبل از اینکه به شکرگزاری به درگاه احدیت، از جهت تفضلی



هر چند ما در مقام توجیه این دو روایت بر عدم انحصار کفایت، در کفایت ایمانی پای فشرديم، ولی البته روایات دیگری نیز وجود دارند که بعضاً بر انحصار دلالت دارند که می‌توان در مقام توجیه آنها گفت که پیامبر اکرم (ص) اهتمام نظر به سایر وجوه کفایت داشته ولی به دلایل دیگر نمی‌خواسته کفایت را فقط در کفایت ایمانی منحصر بداند و فقط کفایت در دین را مطرح ساخته است.

مثلاً در داستان ازدواج «جویر» با «ذلفاء» که به امر پیامبر اکرم (ص) صورت گرفت و در آن، بحث رد برتری شرافتی و نسبی مطرح می‌باشد، که مورد ملاحظه قرار نگرفته است؛ زیرا شاید پیامبر به درجه ایمان و اعتقاد آنها آگاه بود که بعداً از جهت این اختلاف، شکوه نمی‌کنند و یا چون پیامبر می‌دانست که بلافاصله پس از این ازدواج، جویر شهید می‌شود، برای شکستن نظام طبقاتی مبتنی بر ویژگیهای ظاهری، این دستور را داده باشد. خلاصه به نظر می‌رسد این دستور پیامبر یک اقدام سمبلیک بوده که می‌خواسته از این طریق درجه ایمان آن فرد و میزان تعبدش به دستورات پیامبر اکرم (ص) معلوم شود و یا همان طور که اشاره شد، برای مبارزه با یک سری سنتهای جاهلی که ملاکهایی غیر از

کفو مؤمن دیگر می‌باشد. به هر حال، ظاهر این روایت نشان می‌دهد صرف داشتن ایمان برای همتابودن کافی نیست بلکه علاوه بر ایمان، باید شرایط دیگری نیز موجود باشد تا بتوان مردی را همتای زنی دانست. روایت دیگری که از آن، انحصار کفایت، در کفایت دینی استنباط شده، روایتی است به این مضمون که:

«من تزوج امرأة لا یتزوجها الا لجمالها لم یرفیهما ما یحب و من تزوجها لمالها لا یتزوجها الا له و کله الله فعلیکم بذات الدین» (۲۱)

یعنی: اگر کسی زنی را فقط برای زیبایی‌اش بگیرد، به آنچه که در او از زیبایی جستجو می‌کند نخواهد رسید و اگر برای مالش بگیرد خدا او را به همان مال واگذار می‌کند، لذا در جستجوی زنان دین‌دار باشید.

با دقت در این روایت می‌توان معتقد شد که روایت فوق دلالت بر نفی شرط کفایت ندارد و فارغ از مسئله کفایت، آن هم فقط به مردان توصیه می‌کند که اهتمام نظر خود را در امر ازدواج فقط معطوف به مال و یا زیبایی زنان نکنند. در بعضی از این روایات به مردان تأکید می‌شود که اگر به دنبال زنان دین‌دار باشند، به مال و زیبایی هم خواهند رسید. برعکس، از برخی روایات چه بسا بتوان استنباط نمود که معصوم (ع) در صدد بیان شرط بودن کفایت می‌باشد؛ مثلاً، آنجا که می‌گوید: «من تزوج امرأه لجمالها جعل الله جمالها وبالاً علیها» (۲۲)، یعنی: اگر مردی زنی را فقط برای زیبایی‌اش اختیار کند، خداوند این زیبایی را اسباب دردسر آن مرد قرار می‌دهد. البته این نتیجه منطقی عدم کفایت است؛ یعنی اگر مرد معمولی با زن بسیار زیبایی وصلت کند، تمام هم و غم وی مصروف حفظ آن زن از تعرض بیگانه خواهد شد و بدین وسیله برای وی دردسر ایجاد خواهد کرد. شکی نیست که اگر خود مرد نیز زیباروی باشد و به اصطلاح کفو آن زن از نظر زیبایی باشد، این مشکل بروز نخواهد کرد.

آن طایفه برگزیند (۲۷) مثلاً: در خانواده‌ای که طبع گرم دارند، ازدواج با زن از یک خانواده سرد مزاج، جز سختی و مرارت شوهر چیز دیگری به همراه نخواهد داشت. با این مشکلاتی که از نظر اجتماعی و اخلاقی برای خانواده‌ها وجود دارد اگر مردی در اثر عدم شناخت ویژگی سرد مزاج بودن خانواده خود مبادرت به ازدواج با چنین زنی بنماید، یک عمر باید پشیمان باشد و چاره‌ای جز تحمل ندارد! اگر این مرد دست از پا خطا کرد و مثلاً زن دیگری گرفت و یا خدای نکرده مرتکب زنا شد، در حالت اول برچسب بد را بر تن خود چسبانده و در حالت دوم نیز این زنا از نظر مقررات حقوق جزا، زنای محصنه تلقی شده و مرد مستوجب رجم می‌باشد که این از عدالت خداوند دور است که نیاز را بیافریند و طریق برآورده نمودن نیاز را پاسخگو نباشد.

از طرف دیگر، ممکن است زنی به دلیل داشتن طبع گرم، نیاز جنسی زیادی داشته باشد و در مقابل، مرد سرد مزاج وسیله گناه زن را فراهم آورد. چه بسا شناخت ویژگیهای جنسی همسر، مؤثر و یا حتی مانند بوی بدن، موجب تنفر همسر را فراهم آورد در حالی که همین بوی بدن چه بسا برای دیگری موجب تحریک جنسی نیز بشود. لذا کفائت جنسی نیز بسیار مهم است و شاید این نوع کفائت، مهمترین وجه کفائت نیز باشد. خانواده‌های بسیاری هستند که تنها وجه اشتراک میان زن و شوهر در همین ملایمت و کفائت جنسی‌شان است. بارها دیده شده کسانی که هیچ‌گونه وجه مشترکی با همدیگر ندارند صرفاً به دلیل همین کفائت جنسی، سالیان متمادی همدیگر را در سایر جنبه‌ها تحمل می‌نمایند.

کفائت اخلاقی نیز باید مدنظر قرار گیرد. عمده کفائتی که بعد از کفائت دینی و ایمانی مورد نظر فقهای شیعه قرار گرفته، کفائت اخلاقی، ملایمت و انطباق خلق و خوی همسران نسبت به یکدیگر می‌باشد والا

شیعه معتقد است شرکاء کفائت با نص قرآن کریم که می‌فرماید: «أَنْ أَتَقِيكُمْ» و همچنین با اصول برابری مسلمین در تعارض است

وجوه کفائت باشد. باید بین زوج و زوجه تناسب سنی وجود داشته باشد که می‌تواند حداکثر تا شش سال باشد که براساس اختلاف در زمان بلوغ زن و مرد می‌باشد؛ یعنی مرد حداکثر شش سال بزرگتر از زن باشد. بنابراین، اگر مرد مسنی به ازدواج دختر جوانی درآید قطعاً زمینه برای تفرق و شقاق فراهم است. در ادبیات داستانی و اشعار فرهنگ غنی پارسی نیز مثالهای روشنی از توجه به این شرط شده است، به قول «شیخ اجل سعدی شیراز»: «زن جوان را اگر تیری بر پشت نشیند، به که پیری در پهلو بگیرد یا شاعری که می‌فرماید: کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز!

یکی از وجوه بارز کفائت، کفائت در امور جنسی است. باید بی‌پرده سخن گفت؛ زیرا بسیاری از مشکلات از حجب و حیای بی‌جهت به وجود می‌آید. به نظر ما هم در لسان ائمه معصومین (ع) و بنا به مصالح اجتماعی، یکی از وجوه قطعی و مؤثر کفائت، برابری و همتایی جنسی است.

در روایت قدسی آمده است، مردی که از نظر جنسی، همسر مورد نظر خود را پیدا نمی‌کرد، از طرف پیامبر مکلف شد که به طایفه خاصی مراجعه کند و همسر خود را از

که به او شده برآید، خود را برتر از دیگری می‌بیند. این امر به طور غریزی در حیوانات نیز وجود دارد. حال اگر بخواهیم با این تمایل طبیعی بشر مبارزه نماییم، کاری بدون نتیجه، عبث و یا سخت را در پیش رو داریم. اگر به علت بسیاری از طلاقتها توجه شود، دلیل عمده‌اش عدم توجه به مسئله کفائت در جنبه‌های مختلف می‌باشد. بنابراین، چرا در مرحله پیدایش تأسیس ازدواج، درست دقت نکنیم، که بعد کار به طلاق بینجامد؛ مثلاً: اگر صرفاً کفائت ایمانی را مدنظر قرار دهیم و زنی با قصد و قامت ۱/۷۰ سانتی متری را به ازدواج مردی با قصد و قامت ۱/۴۰ سانتی متری درآوریم، خودبخود زمینه قهری برای اختلاف را فراهم آورده‌ایم. یا مثلاً اگر زن بسیار زیبایی را به عقد مرد زشت‌روی درآوریم، زمینه از نظر اجتماعی برای طلاق فراهم است، بخصوص اینکه خود قانونگذار، اساسی‌ترین مورد از موارد طلاق خلع را در چنین موردی دانسته است. (۲۶) در همان داستان ازدواج «جویر با ذلفا» نیز ابتدا با اینکه پدر ذلفا می‌دانست که جویر بنا به امر پیامبر اکرم (ص) برای خواستگاری ذلفا آمده است و پیامبر نیز جز از جانب خداوند حرفی نمی‌زند، ولی باز پذیرش این دستور برای وی سخت می‌آمد و ابتدا در مقابل آن مقاومت نموده و به عدم کفائت استناد نمود؛ ولی پیامبر با تصریح به مدنظر قراردادن کفائت ایمانی فرمود: «المؤمن كفوا المومنة»، که همان طور که عرض شد این دستوری بود برای شکستن برخی سنتهای جاهلی مرسوم در آن زمان که به صورت قواعد مسلم درآمده بود. ظاهراً ازدواج دیگری نیز که پیامبر در آن بدون در نظر گرفتن شرط کفائت، امر به ازدواج نمود، به درازا نینجامید و پس از مدت کوتاهی آن زن و مرد از هم جدا شدند.

به نظر ما، سن نیز باید از وجوه کفائت باشد. البته در هیچ کدام از نصوص شرعی در خصوص کفائت سنی حکمی نیامده است، ولی این وجه کفائت چه بسا یکی از مهمترین

منزل جداگانه اختیار نمود، پرداخت هزینه چنین مسکنی برعهده شوهر است و در صورت عدم پرداخت و یا عدم توانایی پرداخت توسط شوهر، مورد مشمول موارد ضمانتهای اجرایی مدنی و کیفری پرداخت نفقه خواهد بود. (۲۸)

همچنین اگر مرد، زن را برای زندگی به بلاد کفر ببرد، زن می‌تواند از سکونت در بلاد کفر صرفاً به این دلیل که سکونت در آن محل متناسب با شأن او نیست امتناع نماید. (۲۹)

البسه جمع مکسر لباس و به معنای آنچه که شخص می‌پوشد، می‌باشد. پوشیدنی اعم از لباس و کفش و جوراب و امثال آن که برای زندگی لازم است، می‌باشد. البته لباسها باید متناسب با فصول مختلف سال و موقعیت اجتماعی زن باشند. در صورتی که متعارف شأن زن، مقتضی داشتن لباسهای متعدد برای مجالس مختلف باشد، شوهر باید همه انواع آن را برای زن فراهم آورد.

در رأس مواردی که مشمول نفقه می‌شود، غذا و خوردنی است. از نظر فقهی حتی مستحب است غذا و خوردنی بهتر از غذای معمول منزل پدر نیز باشد. به هر حال، شأن و منزلت زن و نیازهای فصل در امر تعیین نفقه‌ای که بابت غذا تعلق می‌گیرد، مؤثر خواهد بود.

اثاث البیت، منظور از اثاث البیت، اشیایی هستند که در خانه برای زندگی به کار می‌روند؛ از قبیل: مبل، فرش، ظروف، رختخواب و امثال آنها از وسایل خانگی که متناسب با شأن زن باشد. مثلاً اگر ماشین ظرفشویی و یا میکروویو متناسب با شأن زن باشد، باید توسط مرد تهیه شود.

خادم نیز در زمره مصادیق نفقه می‌باشد که وفق ماده (۱۱۰۷) ق.م.د، در دو مورد مرد باید برای زن خود خادم (نوکر) بیاورد، اول اینکه عادت زن در خانه پدری به داشتن خادم باشد در این صورت، خادم نیز مانند مسکن و البسه باید متناسب با وضعیت اجتماعی زن در خانه پدری او باشد. دوم اینکه زن احتیاج به داشتن خادم پیدا کند که در این موارد، حتی لازم

کفالت در مال و یسار دلالت دارد. این تکلیف قانونی که برعهده مرد نهاده شده، مصادیق متعددی دارد و برای تعیین این مصادیق شأن زن ملاک قرار گرفته است. بدیهی است تأمین نفقه متناسب با شأن زن، فرع بر امکان و توان مرد در تهیه آن است. بنابراین، می‌توان قایل شد که کفالت اقتصادی نیز مورد نظر قانون مدنی قرار گرفته است؛ لذا اگر شخص نتواند نفقه زن را آن طور که شأن وی اقتضا می‌نماید، تأمین نماید بهتر است مبادرت به چنین ازدواجی ننماید؛ یعنی باید در مرحله ایجاد و انعقاد عقد ازدواج، عدم کفالت را به صورت مانع ازدواج و یا کفالت را به عنوان شرط ازدواج در نظر گرفت که مشکلات بعدی که در اثر مسائل اقتصادی پیش می‌آید، مطرح نشود. البته به نظر ما در این رابطه تواناییهای بالقوه زوج برای تهیه نفقه متناسب با شأن زوجه کفالت می‌کند، هر چند اگر بدانیم نفقه شامل چه چیزهایی می‌گردد، حتی شاید بتوان به کفالت اقتصادی بالفعل که مد نظر قانون مدنی بوده است، قایل شد. بنابراین، اگر زوج بداند که چنین تکالیفی را قانونگذار بر عهده وی گذاشته، تا حدی به مسئله لزوم کفالت اقتصادی آگاه خواهد شد. قانون مدنی در ماده (۱۱۰۷)، نفقه را بدین شرح تعریف نموده است:

«نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورتی که عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضا».

مصادیق مصرح نفقه در این ماده قانونی عبارتند از: مسکن یا کاشانه، محلی است که زن در آنجا زندگانی خود را سپری می‌کند و آن باید متناسب با وضعیت و شأن زن باشد که اگر مسکن متناسب با شأن و منزلت زن نباشد و یا بودن زن و مرد در یک منزل، متضمن خوف ضرر بدنی، مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن جداگانه اختیار کند. بدیهی است که در صورتی که زن به حکم دادگاه،

منظور، پسندیده بودن اخلاق برای خانواده زن و شوهر ملاک نیست، یعنی باید زن و شوهر اخلاق همدیگر را بیسندند و از این نظر با همدیگر ملایمت داشته باشند.

البته باید مجموع خصوصیات و وجوه کفالت را برای ارزیابی نهایی در نظر گرفت و وجود و یا عدم کفالت ضمن یک معادله‌ای که در آن تمامی پارامترهای مربوط به کفالت لحاظ شده، محک زده می‌شود؛ یعنی با توجه به مجموع خصوصیات ظاهری و باطنی و کمالات زوج و زوجه بتوان قضاوت نهایی در خصوص وجود و یا عدم وجود کفالت را نمود. بنابر این، اگر کسی مالنت و تمکن مالی وی کافی نیست ولی در عوض تحصیلات عالی دارد، می‌تواند با کسی که تحصیلات عالی ندارد ولی متمکن است، ازدواج نماید و شاید منظور قانونگذار شرعی نیز لزوم توجه به شرط کفالت، توجه به مجموع خصوصیات باشد. اگر جز این باشد، برای تشخیص دقیق کفالت در همه وجوه آن، کار به مزایده و یا مناقصه بین‌المللی! از طریق به کارگیری تمامی وسایل ارتباط جمعی و اینترنت خواهد کشید!!

نظر قانون مدنی راجع به شرط کفالت در نکاح

قانون مدنی هر چند کفو را در بین مواجع درستی عقد نکاح آورده، ولی از عنوان کلی کفالت به عنوان یکی از شرایط صحت عقد سخنی به میان نیاورده است. یعنی در آنچه به شرایط صحت عقد نکاح برمی‌گردد، کفالت فقط به معنای کفالت ایمانی مدنظر قانون مدنی قرار گرفته است. این در حالی است که می‌توان معتقد شد در همین قانون، کفالت در سایر جنبه‌ها از جمله: کفالت اقتصادی، کفالت شغلی و کفالت ظاهری در مقاطع مختلف دیگر مدنظر قرار گرفته است.

کفالت اقتصادی:

می‌دانیم که یکی از آثار عقد نکاح لزوم پرداخت نفقه توسط زوج می‌باشد. این اثر عقد نکاح به نوعی بر لزوم کفالت اقتصادی، یعنی

نیست موقعیت اجتماعی زن رعایت شود بلکه رفع احتیاجات او در نظر گرفته می‌شود. مثلاً اگر زنی چند قلو بزاید، مرد باید برای زن فرد دیگری را بگمارد که نیازهای زن را پاسخگو باشد. طبیعی است با استفاده از وحدت ملاک باید هزینه‌های درمانی و کلیه مخارجی که امروزه برای گذران زندگی لازم است را به موارد فوق اضافه نمود و خلاصه، تمام وسایلی که زن با توجه به درجه تمدن و محیط زندگی و وضع جسمی و روحی خود بدان نیازمند است، این است که شوهر باید به عنوان ریاست خانواده، معاش زن و فرزند خود را عهده‌دار شود. (۲۰)

کفالت شغلی:

کفالت شغلی نیز مورد نظر قانون مدنی واقع شده است و از بعضی مواد دیگر این قانون می‌توان لزوم کفالت شغلی را نیز استنباط نمود. وفق ماده (۱۱۱۷) قانون مدنی، یکی از حقوق غیرمالی زوج بر زوجه این است که مرد می‌تواند زوجه خود را از اشتغال به کاری که آن را منافی با حیثیات خود می‌داند، منع نماید. البته قانون مدنی در اینکه آیا زن نیز می‌تواند مرد را از اشتغال به شغلی که گمان می‌کند خلاف مصالح اوست منع کند، ساکت است. ولی در این خصوص، قسمت پایانی ماده (۱۸) قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ مقرر می‌دارد: «زن نیز می‌تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می‌کند».

کفالت ظاهری و جنسی:

در آنچه که به کفالت ظاهری برمی‌گردد، در قانون مدنی در مواردی امکان فسخ عقد به واسطه عیب و یا تخلف از شرط صفت که فقهای اسلام از آن تحت عنوان تدلیس یاد کرده‌اند، وجود دارد.

مثلاً همین ولود بودن که قاعدتاً صفت کمالی برای زوجه محسوب می‌شود، می‌تواند در مواردی خلاف آن در ضمن عقد بیاید و یا بنای طرفین بر عدم آن باشد؛ مثلاً: اگر مرد

همسر از دست داده‌ای که فرزندان کوچک بسیار دارد، به دنبال زن عقیمی باشد که بسان مادری مهربان از فرزندانش نگهداری کند و حس مادری خود را نیز ارضا نماید و عقد نکاح را بر عقیم بودن زوجه جاری سازد، بعد از عقد در صورتی که کشف خلاف شود که زن ولود است، یکی از مصادیق تخلف از شرط صفت مصرح و یا ضمنی محقق است که بر مبنای آن مرد می‌تواند نکاح خود را فسخ نماید. موارد تدلیس در نکاح و امکان فسخ آن، دلیلی هر چند اجمالی بر شرط بودن کفالت است.

همچنین اگر عدم کفالت ظاهری به گونه‌ای باشد که زن از مرد به شدت متنفر باشد، می‌تواند با بذل مهریه‌ای که دریافت نموده، از شوهر طلاق خلع بگیرد. عدم کفالت جنسی نیز اگر در قالب عیوبی باشد که برای زن و مرد وجود دارد، به هر کدام از طرفین حق فسخ می‌دهد. ولی اگر در اموری باشد که در این قالبها نمی‌گنجد، مثل عنن عارض بعد از عقد، در صورت وقوع نزدیکی حداقل یکبار، امکان تمسک به عسر و حرج برای طلاق قضائی را برای زن فراهم می‌آورد. بنابراین، می‌توان ادعا نمود که قانون مدنی به نوعی از لزوم کفالت اقتصادی و شغلی و جنسی در بحث آثار نکاح سخن به میان آورده است.

پی نوشتها:

- ۱ - ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۹، ذیل واژه کفا.
- ۲ - مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۹.
- ۳ - لسان العرب، پیشین.
- ۴ - کتاب العین، ج ۵، ص ۴۱۴.
- ۵ - جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۴، چاپ انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۶ - پیشین، ج ۴، ص ۶۰.
- ۷ - پیشین، ج ۴، ص ۵۵.
- ۸ - مغنیه، مرحوم محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۲۲۶.
- ۹ - شیخ مفید، مقننه، ص ۵۱۲، باب ۱۳، باب الکفالت فی النکاح.

- ۱۰ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۲۸ از ابواب نکاح، ص ۵۱، احادیث ۲، ۱، ۳، و ۶.
- ۱۱ - البته حجامت در گذشته از مشاغل پست به حساب آمده است.
- ۱۲ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۹ - فقیه، ج ۳، ص ۳۹۳ - بحار الانوار ج ۴۳، ص ۱۰ - تهذیب، ج ۷، ص ۴۷۰.
- ۱۳ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹.
- ۱۴ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۳.
- ۱۵ - البته در این روایات تأکید شده با زن احمق ازدواج نکنید، ولی در مورد ازدواج با مرد احمق حکمی نیامده است! ر.ش. باب ۲۳ نکاح، در این روایت آمده است وایاکم و تزویج الحمقاء فان صحبتها بلا، و ولدها ضیاع.
- ۱۶ - وسائل، نکاح، حدیث ۵، باب ۲۸.
- ۱۷ - وسائل، نکاح، حدیث ۸، باب ۲۸.
- ۱۸ - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۷ از ابواب نکاح، ج ۷، ص ۴۷.
- ۱۹ - شیخ کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۹.
- ۲۰ - شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۵، ص ۲۳۵.
- ۲۱ - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۱۴، باب استحباب تزویج المرأة لذنبتها - بحار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۵ - تهذیب، ج ۷، ص ۳۹۹ - کافی، ج ۵، ص ۲۳۳.
- ۲۲ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲.
- ۲۳ - در این داستان، جویری فردی سیاه پوست، کوتاه قد، زشت روی و فقیر بود (در روایت آمده زشت ترین سودانیها بود) به ازدواج ذلفا درآمد و پس از آن پیامبر فرمود: مرد مؤمن کفو زن مؤمن است و زن مسلمان کفو مرد مسلمان است. یعنی کفالت را فقط کفالت در ایمان تلقی نمود. ر.ش. وسائل، ج ۷، کتاب النکاح، ص ۴۴، حدیث ۱ - بحار، ج ۲۲، ص ۱۱۹، باب ۳۷.
- ۲۴ - قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۲.
- ۲۵ - شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۵، ص ۲۳۷.
- ۲۶ - دینانی، دکتر عبدالرسول، حقوق خانواده، ص ۱۷۶، انتشارات امید دانش تهران.
- ۲۷ - روایت ابن است که شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: «اُنّی احمّل اعظم ما یحمل الرجال... فان النساء لا یقوین علی ما عندی»، یعنی: زنان تحمل مرا ندارند! حضرت به وی فرمود: خداوند متعال که تو را اینچنین آفریده تماماً برای تو نیز در زنان ماندنی آفریده که بتواند تحملت کند، سپس به وی فرمود: برو و جستجو کن، کفو خود را پیدا می‌کنی. آن مرد برای بار دوم نزد پیامبر آمد و از مشکل خود شکوه کرد. پیامبر خصوصیات زنی که کفو وی باشد به او یاد آور شد و مرد با تزویج زن مزبور، ارضا جنسی شد و خدمت پیامبر آمد گفت: «حقاً اُنّی طَلَبْتُ مِنْ اِمْرَأَتِیْ بِه فَوَقَعْتُ عَلَیْ شِکْلِی مِمَّا یَحْتَمِلُنَّی وَ قَدْ اَقْنَعَنی ذَلِکَ!»
- ۲۸ - پیشین، ص ۱۳۹.
- ۲۹ - نجفی اصفهانی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، کتاب النکاح.
- ۳۰ - کاتوزیان، دکتر ناصر، دوره مختصر حقوق خانواده.